آخر خط

گذشت مال باخته از دزد با یک قول مردانه

سعید جلائیان| چند دقیقه ای بود که مرد جوان به اجناس سوپرمارکت خیره شده بود. او ناگهان شروع به برداشتن اجناس مختلف به ویژه چیپس و پفک کرد، اما به جای آنکه وارد مغازه شود، راه پیاده رو را در پیش گرفت و با گام های بلند شروع به راه رفتن کرد. مالک مغازه که او را زیر نظر داشت، مرد جوان را صدا زد، اما وقتی جوابی نشنید، به تعقیب مرد جوان پرداخت. مرد جوان با دیدن مغازه دار شروع به دویدن کرد، اما پس از طی مسافتی کوتاه، وقتی دید مغازه دار همچنان در تعقیب اوست، همه بسته ها را وسط خیابان ریخت. مغازه دار که می دید اجناسش زیر چرخ خودروها یکی پس از دیگری از بین می رود، از تعقیب مرد جوان صرف نظر کرد. او ابتدا ایستاد تا اجناس را جمع کند، اما همه بسته های او زیر چرخ خودروهای سواری یکی پس از دیگری نابود شد. مالک فروشگاه که همچنان مشغول بررسی اجناس نابودشده اش بود، متوجه خودرو گشت کلانتری کوی پلیس شد.
او با مشاهده مأموران توضیح داد که چگونه مرد جوان در کمال وقاحت اجناس مغازه را برداشته و متواری شده است. با توجه به اظهارات شاکی، گشت کلانتری کوی پلیس تحقیقات خود را برای شناسایی و دستگیری متهم آغاز کرد. چند دقیقه از این گشت زنی هدفمند گذشته بود که مأموران مردی جوان را مشاهده کردند که مشخصات ظاهری اش با اظهارات شاکی مطابقت کامل داشت. با نزدیک شدن خودرو گشت پلیس به این مرد جوان، او با دیدن پلیس بار دیگر شروع به دویدن کرد. تلاش او برای فرار این بار نتیجه ای نداشت و مأموران پس از طی مسافتی کوتاه، وی را دستگیر و به کلانتری کوی پلیس منتقل کردند.
پس از انتقال متهم، در بررسی سوابق وی مشخص شد این مرد جوان سابقه کیفری ندارد؛ موضوعی که سبب شد پس از حضور شاکی در کلانتری کوی پلیس، مأموران با طرح این موضوع از او بخواهند متهم را ببخشد. مالک مغازه در واکنش به این درخواست، دقایقی با متهم به صورت خصوصی گفت وگو کرد. متهم در برابر مالک مغازه قول مردانه داد که دیگر مرتکب دزدی نشود و دست از پا خطا نکند. به واسطه این قول مردانه، مالک مغازه از شکایتش صرف نظر کرد. البته متهم برای سیر مراحل قانونی به دادسرا منتقل شد.

روی خط حادثه

سال گذشته چند نفر بر اثر تصادف فوت کردند؟

شهرآرا| سازمان پزشکی قانونی آمار تلخی از فوت شدگان در سوانح رانندگی سال گذشته را منتشر کرد که براساس آن متأسفانه پارسال نزدیک به ۲۰ هزار نفر در تصادفات کشور جان باخته اند؛ آماری فراتر از یک جنگ تمام عیار. براساس این آمار، در سال گذشته ۱۹ هزار و ۵۴۰ نفر در حوادث رانندگی جان خود را از دست داده اند. این رقم در مقایسه با سال قبل از آن که تعداد تلفات ۱۹ هزار و ۴۳۵ نفر بود، تغییر چندانی نداشته است. از کل مرگ و میرها در این حوزه ۱۵ هزار و ۶۶۰ نفر مرد و ۳ هزار و ۸۸۰ نفر زن بوده اند. در این مدت استان های تهران با ۱۵۶۵، فارس با ۱۵۴۳ و سیستان و بلوچستان با ۱۳۹۰ فوتی بیشترین و استان های ایلام با ۱۹۲، کهگیلویه و بویراحمد با ۲۲۲ و قم با ۲۷۸ فوتی به ترتیب کمترین آمار تلفات تصادفات را داشته اند. بر اساس این گزارش، پارسال بیشترین حوادث رانندگی مرگ بار در محورهای برون شهری رخ داده که رقم آن برابر با ۱۳ هزار و ۳۸۲ نفر و تقریبا مشابه سال ۱۴۰۳ است. در حوادث درون شهری سال گذشته نیز ۴ هزار و ۹۷۹ نفر و در محورهای روستایی ۱۰۷۳ نفر جان باخته اند که به ترتیب در مقایسه با سال قبل از آن، ۴٫۶ درصد افزایش و ۱٫۵ درصد کاهش داشته اند. باقی مرگ های ناشی از تصادفات نیز در سایر محورها رخ داده است. همچنین در سال ۱۴۰۴، بیشترین تعداد کشته با ۲ هزار و ۶۲ فوتی در ماه شهریور و کمترین آن با ۱۱۷۰ فوتی در دی ماه گزارش شده است.

کاهش نامحسوس مصدومان

سال گذشته ۳۷۸ هزار و ۷۲۹ مصدوم حوادث رانندگی به مراکز پزشکی قانونی مراجعه کردند که از این تعداد، ۲۶۹ هزار و ۷۶۸ نفر مرد و ۱۰۸ هزار و ۹۶۱ نفر زن بوده اند. آمار مصدومان حوادث رانندگی سال ۱۴۰۴ در مقایسه با سال قبل از آن ۰٫۷ درصد کاهش یافته است. در اسفند پارسال آمار تلفات حوادث رانندگی ۴٫۸ درصد کاهش یافته است. این رقم از ۱۶۳۹ فوتی در اسفند ۱۴۰۳، به ۱۵۶۰ فوتی در اسفند پارسال رسیده است. همچنین در این ماه ۱۸ هزار و ۶۹ مصدوم حوادث رانندگی به پزشکی قانونی مراجعه کرده اند که در مقایسه با اسفند سال ۱۴۰۳، ۳۱٫۷ درصد کاهش یافته است.

جهان حوادث

سقوط مرگ بار چادر مراسم بر اثر طوفان

ایسنا| مقامات ایالتی آمریکا اعلام کردند یک چادر بزرگ مخصوص برگزاری مراسم کلیسایی در ویرجینیا به دلیل طوفان و وزش بادهای شدید سقوط کرد و بر اثر این حادثه، یک نفر کشته و یازده نفر زخمی و به بیمارستان منتقل شدند. در زمان حادثه، کشیش در حال تخلیه چادری بود که گنجایش ۱۵۰۰ نفر را داشت و این اتفاق خیلی سریع رخ داد. یازده مصدوم حادثه به بیمارستان منتقل شده اند.

سقوط هواپیمای نظامی هند با ۵ کشته

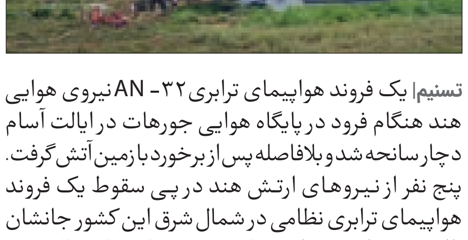

تسنیم| یک فروند هواپیمای ترابری ۳۲-AN نیروی هوایی هند هنگام فرود در پایگاه هوایی جورهات در ایالت آسام دچار سانحه شد و بلافاصله پس از برخورد با زمین آتش گرفت. پنج نفر از نیروهای ارتش هند در پی سقوط یک فروند هواپیمای ترابری نظامی در شمال شرق این کشور جانشان را از دست دادند. در این حادثه یک خلبان جان سالم به در برد و برای درمان تحت مراقبت قرار دارد. برای بررسی علت سقوط، یک کمیسیون تحقیق تشکیل شده است.

پلیس دختر ۱۸ ساله ای را که با پیمودن ۱۵۵۰ کیلومتر راه، در دام مردی هم سن پدرش افتاده بود، به خانه اش بازگرداند

زخم حقیقی از عشق مجازی!

سعید جلائیان

گزارش

آثار جراحت روی صورت و بدنش آن قدر زیاد بود که کسبه یکی از خیابان های هسته مرکزی شهر، وقتی او را دیدند، نگران حالش شدند. ابتدا یکی دو نفر از کسبه جلو رفتند و از دختر پرسیدند که آیا کمکی می خواهد یا نه. دختر اما تنها با چشمانی زخمی و خون آلود آن ها را نگاه کرد. یکی از کسبه پرسید: «دخترم، چی شده؟» اما دختر هجده ساله بدون اینکه حرفی بزند، از آن ها فاصله گرفت. این رفتار سبب شد دیگر کسی به سراغ دختر نوجوان نرود و کمک به او را به پلیس بسپارند. تماس کسبه با پلیس و گزارش آن ها درباره دختری زخمی و سرگردان، سبب شد سرهنگ سمیه سادات گلزاری، رئیس کلانتری ۳۴ بانوان، بلافاصله با صدور دستوراتی تخصصی، تیمی از مأمورانش را پیش از آنکه برای این دختر اتفاقی بیفتد، به محل اعزام کند. با حضور مأموران در محل، آن ها این دختر را به واسطه نیاز فوری به امدادرسانی پزشکی به یک مرکز درمانی منتقل کردند. پس از انتقال دختر به بیمارستان، مشخص شد نامش «سارا» است و هجده سال دارد. دختر حرفی نمی زد، اما در عکس برداری و آزمایش های پزشکی مشخص شد دست چپش در رفته است و یکی از چشم هایش نیاز به درمان فوری دارد. با توجه به اینکه او تمایلی به حرف زدن نداشت، مأموران درباره اتفاقاتی که برایش افتاده است، چیزی از او نپرسیدند تا دست دختر جا افتاد و چشمش پانسمان شد. پس از رسیدگی پزشکی، مأموران سارا را با هماهنگی قضایی به مقر پلیس منتقل کردند.
پس از انتقال دختر، کسی از او چیزی نپرسید و او شام خورد و کمی خوابید. دختر جوان پس از بیداری، خودش شروع به تعریف ماجرایی کرد که برایش افتاده بود. او با این جمله که ساکن یکی از شهرهای غربی کشور است، گفت: همه چیز از سه شنبه شبی در فروردین امسال شروع شد. آن شب همراه تعدادی از دوستانم بیرون رفتم. به من خیلی خوش گذشت، اما شب، هنگامی که به خانه برگشتم، متأسفانه به علت اینکه پس از پدرم به خانه برگشته بودم و وضعیت حساسی که کشور در آن روزها داشت، دعوای شدیدی بین من و پدرم شکل گرفت. دعوای ما تا پاسی از شب ادامه داشت و من با گریه به اتاقم رفتم.

آشنایی با مردی در مشهد

سارا با توجه به اینکه یکی از چشمانش آسیب دیده و گریه برایش دردناک بود، با بغض ادامه داد: در آن شب نحس با گوشی در شبکه اجتماعی می گشتم. آن شب با شخصی ارتباط برقرار کردم که ساکن مشهد بود. از آن شب به مدت یک ماه با هم ارتباط داشتیم. او به من گفت که اسمش مجید است. من شب اول سنش را نپرسیدم، اما پس از چند هفته متوجه شدم مجید سی و هفت ساله است. به نظرم مجید جوان پخته ای بود و کمی شبیه پدرم. در ابتدا هدفم از ارتباط با مجید برای سرگرمی بود، اما پس از چند هفته متوجه شدم که به این مرد دل بسته شده ام. راستش آن زمان مجید با اینکه شباهت هایی به پدرم داشت، تنها راه رهایی از خانواده ام بود. چند هفته از ارتباطمان گذشته بود که از مجید پرسیدم آیا دوست دارد با هم خانواده تشکیل بدهیم.
دختر نوجوان با حسرت ادامه داد: با اینکه ما هنوز همدیگر را ندیده بودیم، من که مجید را تنها راه رهایی از خانه و خانواده سخت گیرم می دیدم، به مجید پیشنهاد ازدواج دادم. از پشت خط متوجه شدم مجید از پیشنهادم جا خورده است، اما گفت که من را دوست دارد. تا آن روز کسی به من نگفته بود که دوستم دارد. برای همین حس خیلی خوبی پیدا کردم. آن شب شروع به خیال بافی کردم و حتی در ذهنم تصور می کردم با مجید ازدواج کرده ام و زندگی خوبی ساخته ام. من مجید را شوهر آینده ام می دیدم و با هم کلاسی هایم از او حرف زدم. خیال بافی من حتی در شبی که ماجرای رابطه ام را با مجید به پدرم گفتم، ادامه داشت. پدرم در زندگی ام هرگز جملات محبت آمیز به من نگفته است. تنها چیزی که فکرش را می کردم، این بود که پدرم از موضوع مجید استقبال می کند؛ اگرچه نگران بودم که به من جهیزیه ندهد.
دختر نوجوان به کمک رئیس دایره مددکاری و مشاوره کلانتری بانوان، قطره ای را که دکتر تجویز کرده بود، در چشمش چکاند و یک لیوان چای نوشید. او پس از وقفه ای پانزده دقیقه ای دوباره داستانش را ادامه داد: برخلاف تصوراتی که داشتم، پدرم کاخ آرزوهایم را نابود کرد. من موضوع را سر شام با دیگران در میان گذاشتم. حین خوردن غذا به بقیه گفتم که یک خواستگار مشهدی دارم. با این جمله، سکوت در خانه ما حکم فرما شد. همه می خواستند از من بپرسند ماجرا چیست. اولین سؤال این بود: چطور با هم آشنا شدید؟ مادرم بحث را به حاشیه برد و گفت: «تو هنوز برای ازدواج بچه هستی.» بعد هم از من پرسید که این پسر چندساله است. یک لحظه با خودم گفتم سنش را کمتر بگویم، اما گفتم حدود سی سال دارد. پدرم با شنیدن سن مجید، برافروخته شد و یک بار دیگر با من دعوا کرد.

فرار از خانه برای رسیدن به یار مجازی

سارا ادامه داد: آن شب با تعریف کردن ماجرا برای مجید، اشتباهم را کامل کردم. وقتی مجید ماجرای بین من و پدرم را شنید، در ظاهر خیلی عصبانی شد. راستش من هم از اینکه می دیدم او به خاطر من غیرتی شده است، حس خوبی داشتم. تا به حال هیچ کسی را ندیده بودم که به خاطر من غیرتی شود. تا صبح داشتم فکر می کردم و سرانجام تصمیم به ترک خانه گرفتم. دو روز طول کشید تا نقشه ام را عملی کنم. پس از برداشتن مبلغی پول که والدینم در خانه پنهان کرده بودند، بلیت خریدم و راهی مشهد شدم. می خواستم مجید را پس از اینکه به مشهد رسیدم، غافل گیر کنم، اما طاقت نیاوردم و به او گفتم در راه مشهد هستم. وقتی این را به مجید گفتم، او به یک باره سکوت کرد. او آن قدر ساکت شد تا اینکه فکر کردم تماس به دلیل اینکه در جاده هستم، قطع شده است، اما وقتی می خواستم گوشی را قطع کنم، او با لحن سردی پرسید: کی به مشهد می رسی؟ و بعد که جوابش را دادم، تماس را قطع کرد. به دلیل تماس های یکسره خانواده مجبور شدم در طول مسیر تلفن همراهم را خاموش کنم. راستش به تنها چیزی که فکر نمی کردم، نگرانی آن ها بود. من از شوق دیدن مجید همه طول مسیر نخوابیدم. با خودم فکر می کردم او به استقبالم می آید و ... .
دختر جوان آهی بلند کشید و با این جمله که اولین بار در مشهد احساس آرامش می کند، گفت: وقتی به مشهد رسیدم، حدود یک ساعت سرگردان بودم تا اینکه مجید رسید. اولین چیزی که با دیدن مجید متوجه شدم، این بود که سنش خیلی بیشتر از چیزی است که گفته بود. به ذهنم رسید که او هم سن پدرم است. با این حال، چیزی در این باره نگفتم. مجید به من گفت یک اتاق برای اقامت موقت من اجاره کرده است. به او گفتم نمی خواهم سربارت باشم. با خودم کمی پول آورده ام و تا روزی که با هم ازدواج کنیم، من می توانم کار کنم و خرجم را دربیاورم. او در واکنش با خنده به من گفت: «آفرین! چه برنامه ریزی دقیقی کردی!» مجید من را به یک خانه کوچک در حاشیه شهر برد. نمی دانم کجا بود و نشانی اش را بلد نیستم. خودش به من گفت باید بروم و تا فردا نمی توانم بیایم. به او گفتم: «نرو. می ترسم. تازه نمی توانم گوشی ام را روشن کنم. لطفا یک خط برای من بگیر.» او که انگار از این حرفم خوشش آمده بود، با خوش حالی رفت.

خانه تنهایی سارا در غربت

سارا خودش را یک کودک خوش خیال خطاب کرد و گفت: تا آن موقع اگر شب در خانه کمی تنها می ماندم، می ترسیدم. اولین شب را در یک خانه تنها تا صبح از ترس می لرزیدم. به هر صدایی واکنش نشان می دادم. آن قدر ترسیده بودم که طاقت نیاوردم و نیمه شب گوشی ام را روشن کردم. با مجید تماس گرفتم، اما گوشی اش خاموش بود. پشت سرهم پیامک هایی از خانواده ام دریافت کردم. مضمون همه آن ها متفاوت بود. مادرم التماس می کرد برگردم، اما پدرم تهدید کرده بود اگر تا ساعت ۲۱ به خانه برنگشتی، دیگر دختری ندارم. هر طور بود، پس از روشن شدن هوا خوابیدم. صبح روز بعد مجید آمد. رفتارش بهتر شده بود. از او پرسیدم چرا دیشب گوشی ات خاموش بود که با خنده گفت: «به علت فرکانس های بد، گوشی را خاموش می کنم.»
باند اژ چشم سارا خیس شده بود و او را اذیت می کرد. برای همین سعی کرد آن را جدا کند، اما دردش که گرفت، از این کار منصرف شد. او در ادامه گفت: روز دوم از او خواستم بماند و با هم به گردش برویم، اما گفت که باید سر کار برود، اما زود برمی گردد. او رفت و ساعت ۶ عصر برگشت. ما گشتی در شهر زدیم. هرجا می رفتیم، همه فکر می کردند ما پدر و دختر هستیم. برای همین از مجید سنش را پرسیدم. او گفت حدود سی سالم است، اما بعد که کارت شناسایی اش را نشانم داد، دیدم که ۳۷ سال سن دارد. او نزدیک بیست سال از من بزرگ تر و از پدرم فقط سه سال کوچک تر بود. سؤالات دیگری در ذهنم شکل گرفت. او به من گفته بود ازدواج نکرده است، اما حالا به این موضوع هم شک کرده بودم. از پاسخ مجید می ترسیدم. برای همین چیزی نگفتم. ساعت ۲۱ مجید من را رساند. وقتی به سرویس بهداشتی رفت، تلفن همراهش را دیدم که روشن شد. همان لحظه دیدم از طرف مخاطبی به نام «همسرم» گوشی مجید زنگ می خورد. اینجا بود که دیوانه شدم. وقتی از سرویس آمد، به او گفتم: «مجید، تو زن داری؟» گوشی را سمتش پرت کردم و گفتم: «زنت به تو پیامک داده.» او به سمتم حمله کرد و گفت: «بله، زن و دو فرزند دارم.»

بیرون زدن از خانه سیاه

سارا ادامه داد: با هم درگیر شدیم. مجید در واکنش به من طوری رفتار می کرد که انگار من او را فریب داده ام. او به من حمله کرد و شروع به کتک زدنم کرد. در خلال زدن هایش، تلفن همراهش چندبار زنگ خورد و مجبور شد من را رها کند. او رفت، اما گفت: «فردا درباره این موضوع صحبت می کنیم. من تو را می خواهم، اما همسرم و فرزندانم را هم می خواهم.» من می خواستم وسایلم را بردارم و فرار کنم، اما آن قدر تنم درد می کرد که نمی توانستم. روی زمین از درد تا صبح به خودم پیچیدم، تا اینکه صبح، هر طور بود از آنجا بیرون زدم. از لحظه ای که به مشهد آمده ام، تا الان که در کلانتری بانوان هستم، احساس آرامش نکرده بودم. نمی دانم باید چه کار کنم. پدرم مرا به خانه راه نمی دهد. او را خوب می شناسم. به عمویم زنگ زدم. خیلی عصبانی بود. سرم داد زد و گوشی را قطع کرد.
پس از ثبت اظهارات سارا، به دستور رئیس کلانتری بانوان، این دختر نوجوان به صورت موقتی تحویل اورژانس اجتماعی و تماس هایی از طرف کلانتری بانوان با خانواده سارا گرفته شد. پدر این دختر نوجوان ابتدا حاضر به گفت وگو با پلیس درباره سارا نبود، اما سرانجام قبول کرد که برای بردن دخترش به مشهد بیاید. پس از حضور این خانواده، هم زمان با ملاقات سارا و خانواده اش در مقر پلیس، تحقیقات پلیس برای شناسایی و دستگیری مجید به اتهام ضرب وشتم یک دختر نوجوان ادامه دارد.

عکس تزیینی است

اهدای جان

دگردوستی به سبک علی اکبر میهن دوست

علی اکبر میهن دوست، بیمار شصت و چهارساله بجنوردی که دچار مرگ مغزی شده بود، با رضایت خانواده اش برای اهدای عضو به بیماران نیازمند، سبکی نو در دگردوستی را همچون نامش به یادگار گذاشت.
با انتقال پیکر این زنده یاد از بیمارستان امام علی(ع) بجنورد به واحد فراهم آوری اعضای پیوندی در مرکز پیوند اعضای دانشگاه مشهد، پس از تأیید دوباره مرگ مغزی و کسب رضایت خانواده، علی اکبر میهن دوست تحت عمل جراحی اهدای عضو قرار گرفت.
این عمل جراحی در بیمارستان منتصریه مشهد انجام شد و طی آن کبد زنده یاد میهن دوست به یک زن پنجاه و سه ساله ساکن نیشابور که از نارسایی شدید کبدی رنج می برد، پیوند شد. قرنیه های این اهداکننده نیز برای پیوند به بانک چشم دانشگاه علوم پزشکی مشهد ارسال شد تا بینایی را به دو بیمار نیازمند بازگرداند.
در ادامه نیز قسمتی از پوست زنده یاد علی اکبر میهن دوست برای پیوند به بیماران بخش سوختگی بیمارستان امام رضا(ع) مشهد ارسال شد تا در درمان آسیب های شدید پوستی استفاده شود.

جدول ۴۵۷۹

رمال / شکاف / سرقلم — عیدی اسلامی / روزگار — نپذیرفتن / پرستو — آش ساده / زاری / باران تند — پارچه کت و شلواری — هذیان / فلز سنگین / تن بیمار — ذکاوت — پول چین / ساختمان — لوحی از محمد صالحی — بندپای گزنده / ستیزه — هرز / علف / دفع / سفید ترکی — شهرارگ / کدو / تنبل — عزیز / ادراک — بندر امام خمینی — ارد کننده گندم — فرزند / نوه / ناسیونال — همراهی / تازی / از بالابرها — آزاده / رستم‌زایی / بعد از ۷۹ — تکی / بنان / رئوس — صوت / افسوس / آتش‌عرب — جایگاه / دشنام — شیارپیچ / حیوانی درنده — کشور آفریقایی / رطوبت — نوعی ظروف غذاخوری — ثروت — راز / نخست — بدن — زبانی — اشاره / به‌نزدیک / هادی — مذهبی / بیچاره — کاخ خشایارشا / ابزار نقاشی — خجسته / نام پسرانه / مالامال — گریختن / مرد بخشنده — مقابل / فروختنی / خیاو

نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با ما در میان بگذارید.
تلفن ۵-۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱
پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

پاسخ ۴۵۷۸

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
سرشب / دگرگون / عددعمر	م	س	ا	خودرویی سنگین / بدنه										آقای فرانسوی / باسواد	م	ل	ا	ارومیه / باشگاه ایتالیایی
س	ن	عید ویتنامی / پیروز	ت	ت										ج	و	دشنام / چراغی / بازنشسته	س	ب
لشکریان / قلاب قصابی	ق	ش	و	ن										اتمسفر / نوعی بنزین / نام پسرانه	س	و	پ	ر
ص	ل	ا	ب	ه										س	ی	ا	و	ش
آغاز / زیرپا مانده	ب	د	و	سلسله نادر شاه										مخترع باتری / حق‌السکوت	و	ل	ت	ا
ل	چادر / طلاق توافقی	ک	س	ا										د	تعجب خانمانه / رود آرام	و	ا	فلزی / طبی
ه	م	ا	شیر دریایی / سد	ف	ک	معدن / نبات	م	تلخ / ماکت	ع	عددتنفس / برادرپدر / پایان	ش	ش	تلف‌شده / قیافه / بناهگاه	ه	د	ر	نقش / هنری	پ
پرنده سعادت / هولیگان	ت	م	ا	ش	ا	گ	ر	ن	م	ا	قوس / ابزار پرواز	ک	م	ا	ن	صریح / کار بی‌دقت	ر	ل
ا	ا	موسس / کارمهم	ب	ا	ن	ی	قله‌ای در آلپ / شغل	م	و	ن	ب	ل	ا	ن	واحد / ذره بنیادی	ی	ک	ا
یک‌ویک / لیدر	ر	ه	ب	ر	طنین / ازما بهتران	ا	ک	و	حرف فاصله / بنابراین	ت	ا	اسباب زحمت / گشاده	و	ب	ا	ل	حرف فاصله	ت
س	ک	ا	ن	کشتی‌گیر مدال‌آور ایرانی	ج	ه	ا	ن	پ	ه	ل	و	ا	ن	ت	خ	ت	ی
فرمان کشتی / هم‌مسلک	ه	م	د	ی	ن	نام همسر اسکندر	ر	ک	س	ا	ن	ا	کتاب هرمان هسه	د	م	ی	ا	ن